

## مقدمه

در قلمرو گسترده علم «انسان شناسی» که خود سابقه ای طولانی در تاریخ دانشهای بشری دارد، تاکنون دانشمندان بزرگ کوشیده اند تا از انسان، این موجود برتر که به ظاهر «عالم اصغر» است و به معنی «اکبر» تعریفهایی بدست دهند و این «موجود نا شناخته» را ضمن مطالعات و بررسیهای مستمر بشناسد و او را آنچنان که هست معرفی کنند. اما هیچ یک به تعریفی که بتوان بدان صفت «جامع و مانع» داد، نرسیده و چون هر کدام از زاویه ای به وی نگریسته اند و در واقع گوشه هایی از دنیای پهناور درون و ابعاد پیچیده ی شخصیت آدمی را - از دیدگاه خود - توصیف کرده اند، پس تعریفهای متفاوتی را از او ارائه کرده و تصاویر مختلفی از سیمای باطنی انسان مصور ساخته اند. (رزمجو، 1375، ص 2-11).

مثلا جمله معروف «دکارت» (1650-1596م) فیلسوف فرانسوی که «من فکر می کنم پس هستم» موبد اصالت بعد فکری انسان در سازندگی شخصیت او و یاد آور نظر مولانا جلال الدین عارف مسلمان است که:

ای برادر تو همان اندیشه ای

مابقی خود استخوان و ریشه ای

و یا «کنت برک» متفکر و انسان شناس معاصر آمریکایی، آدمی را حیوان به کار برنده ی «نماد» و یا متفکرانی نظیر «بنیامین فرانکلین» (1790-1760م) انسان را «حیوان ابزار ساز» معرفی کرده اند و یا عبارت معروف «آندره ژید» (1951 - 1869م) که « من احساس می کنم پس هستم» به نظر این متفکران این مشخصه ها نمود های اصلی منش آدمی هستند. بنابراین، مشاهده می شود که میان دانشمندان در تعریف انسان و مفهوم انسانیت اختلاف نظر فراوان وجود دارد، هر دسته و جماعتی بسته

به جهان بینی و رشته ی علمی و تخصصی و طرز دید خویش، برداشتی ویژه و تعریف و تحلیلی مخصوص به خود از انسان دارند. (به نقل از، همان، ص 3-12).

پنداشتی که از این دو عالم یعنی عالم اکبر و عالم اصغر مستفاد می شود این اعتقاد است که بین کائنات و فرد آدمی به لحاظ تن و روان همتایی وجود دارد. عالم کبیر عبارت است از کائنات به طور اعم، که اجزای آن را اعضای جسم و روح آدمی تلقی می کنند. عالم صغیر نیز عبارت است از فرد آدمی که اعضایش را شبیه اجزای کائنات تلقی می کنند به این ترتیب این پنداشت هم مشابه جملگی پنداشت هایی است که خصوصیات بشری را در طبیعت فرافکنی می کنند - پنداشت هایی از قبیل سببیت خلاق، فرجام شناسی طبیعی، پیشرفت اخلاقی در قالب قانون طبیعی، و از قرار معلوم جملگی نمونه های مربوط به مغالطه ی انتساب رقت احساس به اشیاء. (بوئر، 1385، ترجمه ی صالح حسینی، ص 1816).

سببیت خلاق، این پنداشت است که علل طبیعی، به همان صورتی که صنعتگر صنعت خود را پدید می آورد، اثرات خود را پدید می آورد : به عنوان نمونه، علت باران، باران پدید می آورد. مراد از فرجام شناسی طبیعی این است که در تغییراتی که در طبیعت پدید می آید غایتی است. ولی از غایاتی که خبر داریم جز غایات بشری نیست. در جایی هم که می گوئیم چشم برای دیدن ساخته شده است یا گیاه دی اکسید کربن تنفس می کند تا برای حیوانات اکسیژن فراهم آورد، برای اعیان غیر بشری خصلتهایی قائل می شویم که بالخاصه انسانی است. وقتی هم که می گوئیم سیر تاریخ طبیعی رو به متتها درجه خیریت دارد، اندیشه ی مربوط به پیشرفت اخلاقی را به صورت قانون طبیعی بیان می کنیم. (همان)

در صورت بسط دادن چنین پنداشتهایی، می بینم که داریم خصلتهای بشری را بیشتر و بیشتر به طبیعت تفویض می کنیم. مثلا یونانیان و رومیان باستان سعد و نحس آتیه ی آدمی را در خسوف و کسوف و یا

در پیدایش شهاب می دیده اند. پس پشت این ماجرا این انگار مبهم قرار داشته است که مکان آدمی در طبیعت با مکان هر حیوان دیگر تفاوت دارد. کیهان به خاطر وی به وجود آمده است پس بنابراین هر امر غیر معمول لابد حامل پیام خاصی برای اوست. اثراتی از آن در خرافات عامه بر جای مانده است، خرافات مربوط به روزها یا عددهای سعد و نحس، تندر در سمت چپ، گذر گربه ی سیاه از مسیر آدم. و جهان را مکانیسمی تلقی کرده اند که ، جز تا آنجا که نوع بشر آن را تعدیل می کند، یکسره مستقل از بنی بشر است (همان).

عالم صغیر بودن انسان، یگانگی کیهان و انسان را تقریباً کامل می سازد. عنصر ناتمام بودن عبارت است از کمال عالم کبیر و نقص انسان. عالم کبیر به این دلیل نقص ندارد که اسوه ی کمال است و برای همین است که آن را COSMOS نامیده اند که معنای اولیه آن «نظم» است ولی چیزی که نظم نامیده می شود متکی خواهد بود بر اینکه دنبال کدام نوع نظم می گردیم. و حال آنکه در افراد آدمی نظم و ترتیبی عین نظم و ترتیب موجود در افلاک یافت می شود: ضرر با هنگهایی مانند خوابیدن و بیدار شدن و گرسنگی و شهوت و خستگی.(همان).

فراتاب ضرر با هنگهای بشری به کیهان جز یک صورت از صور یگانه ساختن عالم کبیر و عالم صغیر نیست.

حال با توجه به آنچه که اشاره شد و با توجه به اهمیت موضوع عالم اکبر و عالم اصغر و مقایسه ی انسان و جهان و عالم اصغر نامیدن انسان و انسان کبیر نامیدن جهان و اینکه انسان کامل همان عالم اصغر می باشد، در این رساله به بررسی تاریخی عالم اکبر و عالم اصغر از دیدگاه ابن عربی و ملاصدرا پرداخته شده است.

## اهمیت موضوع:

اهمیت موضوع از آنجا مشخص می شود که این اندیشه یعنی مقایسه انسان و جهان و عالم اصغر نامیدن انسان و عالم اکبر نامیدن جهان، از همان دورانهای باستانی و در افسانه ها و اسطوره های ایران و جهان، از جمله مردم چین، مردم اسکاندیناوی، هند و یونان و ... ریشه دارد و از همان دوران انسان و جهان با یکدیگر مقایسه شده اند و این داستانها که در زمان خود داستان آفرینش نام می گرفتند از اهمیت فوق العاده ای برخوردار بوده اند و فلسفه ی آفرینش در زمان خود تلقی می شده اند.

طرح این موضوع تنها به زمانهای باستانی و به افسانه ها و اسطوره ها محدود نمی شود، بلکه همانطور که گفته شد از آنجا که این موضوع به عنوان بحثهای فلسفی زمان خود مطرح بوده اند و دارای استدلال های کافی برای توجیه مردم بوده اند این موضوع وارد فلسفه یونان نیز می شود و از جمله کسانی که به این موضوع می پردازد و اصطلاح عالم اکبر و عالم اصغر را به کار می برد دموکریتوس می باشد که واضع این اصطلاح است. هر چند که قبل از او نیز کسانی چون اناکسیمندر، آناکسیمنس، فیثاغوریان، هسیود، امپدکلس، و حتی بقراط حکیم نیز به این موضوع پرداخته اند. ولی هیچ گاه اصطلاح عالم اکبر و عالم اصغر را به کار نبرده اند.

این موضوع تا آنجا اهمیت دارد که در فلسفه ی ، فیلسوفانی چون افلاطون، ارسطو نیز مطرح می شود و با توجه به تأثیراتی که فلسفه ی اسلامی از فلسفه ی یونان پذیرفته است (که در مباحث آینده توضیح داده خواهد شد) رد پای این اندیشه را در آثار فیلسوفان اسلامی، چون فارابی و کندی نیز می توان یافت. اخوان الصفا از جمله کسانی هستند که در فلسفه ی اسلامی به این بحث اهمیت فراوانی داده اند و حتی رساله ای در این زمینه تحت عنوان «در آنکه عالم حیوانی بزرگ است» به رشته تحریر در آورده اند.

اخوان الصفا به مقایسه ی انسان و جهان پرداخته و هر چیزی را که در جهان وجود دارد مشابه آن را در انسان یافته اند و انسان را خلاصه و چکیده جهان نامیده اند. (مجمل الحکمه، به کوشش محمد تقی دانش پژوه - ایرج افشار، 1387، ص 6-253).

و این اندیشه در بین عارفان و فیلسوفان اسلامی از اهمیت فراوانی برخوردار بوده است و اندیشمندانی چون سنایی، مولوی، عبدالکریم جیلی، عزیزالدین نسفی، ابن عربی و ملاصدرا در این مورد به بحث و بررسی های فراوان پرداخته اند.

ابن عربی از جمله عرفای سده ی ششم و هفتم هـ ق می باشد که به صورت مفصل به این موضوع پرداخته است و رساله ای تحت عنوان «معرفت عالم اکبر و عالم اصغر» به رشته تحریر در آورده است. که در آن انسان و جهان با همدیگر مقایسه می شود و هر عالمی که در انسان یافت می شود در جهان نیز وجود دارد و انسان مختصر شریفی از جهان می باشد.

ملاصدرا فیلسوف و عارف دیگری است که وجوه اشتراک فراوانی میان انسان کبیر و عالم صغیر در کتابهای خود آورده است و این موضوع برای او به قدری از اهمیت برخوردار بوده و وجوه متعدد داشته که وعده نگارش کتاب مستقلی را در این زمینه داده است. (اکبری، 1386، ص 53).

از طرف دیگر با توجه به علاقه ای که گردآورنده تحقیق، به بررسی عالم اکبر و عالم اصغر و یافتن پیشینه تاریخی این موضوع داشته، و با توجه به اندک مطالعاتی که در این زمینه داشته ام. به نظر می آمد که، در این زمینه هر چند که مقالات و رساله هایی یافت می شود. اما اثر مستقلی که به صورت مفصل به این موضوع پرداخته باشد بسیار نادر می باشد و یا حتی می توان گفت که چنین اثری وجود ندارد. پس گردآورنده درصدد بر آمد تا به تحقیق و بررسی درباره ی این موضوع مهم پرداخته و نظر اندیشمندان بزرگی چون ابن عربی و ملاصدرا را در این مورد توضیح و تفسیر داده و به مقایسه نظر این

دو اندیشمند در باب عالم اکبر و عالم اصغر پرداخته شود. چرا که در این مورد کم کاریهای بسیاری صورت گرفته و جای تحقیق و تفحص بسیاری را در این زمینه می طلبد.

اما علاوه بر اهمیت موضوع و کم کاریهایی که در این زمینه صورت گرفته است، هدف اصلی از تحقیق در این باب یافتن پاسخ برای سوالات متعددی است که در این زمینه برای گرد آورنده ی تحقیق پیش آمده است. سوالاتی از قبیل اینک:

### فرضیه ها و سوالات:

عالم اکبر و عالم اصغر به چه معناست؟ این موضوع از چه زمانی مطرح شده است و پیشینه ی آن به چه زمانی بر می گردد؟ آیا مفهوم فلسفی عالم اکبر و عالم اصغر یک مفهوم کهن الگویی است؟ آیا مفهوم عالم اکبر و عالم اصغر ریشه در اساطیر باستان دارد؟ آیا مفهوم عالم اکبر و عالم اصغر در فلسفه ی اسلامی دنباله همین مقوله در اندیشه ی فیلسوفان یونان باستان است؟ انسان کامل به چه معناست؟ آیا مفهوم انسان کامل در عرفان اسلامی ریشه در مقوله عالم اکبر و عالم اصغر دارد؟ انسان که همان عالم اصغر می باشد از نظر ابن عربی و ملا صدرا چه ویژگی هایی دارد؟ این انسان چگونه می تواند به کمال برسد؟ و ویژگیهای انسان کامل چیست؟ هدف خداوند از خلقت جهان(عالم اکبر) و انسان (عالم اصغر) چیست؟ آیا می توان بین آراء ابن عربی و ملا صدرا در باب عالم اکبر و عالم اصغر دست به تطبیق و مقایسه زد؟ وجوه تشابه نظریه ملا صدرا با ابن عربی چیست؟ وجوه تفاوت نظریه ملا صدرا با ابن عربی چیست؟ آیا ملا صدرا از ابن عربی در این باب تأثیر پذیرفته است یا نه؟

## یافته های تحقیق:

در این تحقیق تلاش شده است که تا حد امکان به پاسخهای هر یک از پرسشهای مطرح شده دست یابیم. هر چند که پاسخهای بدست آمده در این تحقیق عاری از اشتباه نمی باشد. اما امید است که تا حد توان حق مطلب را ادا کرده باشد.

مراد از عالم اکبر جهان وجود با نظام کلی و جملگی خود می باشد که به آن انسان کبیر هم گفته می شود و مراد از عالم اصغر انسان (به معنای حیوان ناطق) می باشد که خود به منزله ی جهان کوچکی است که جهان بزرگ در آن منطوی است. به عبارت دیگر انسان و جهان یک چیز هستند با تفاوت در اجمال و تفصیل، انسان صورت مجمل و کوچک جهان است و جهان صورت مفصل و بزرگ جهان و هر آنچه که در انسان هست در جهان نیز وجود دارد و هر آنچه که در جهان هست در انسان نیز یافت می شود. و انسان و جهان دو صورت از یک عالم هستند، صورتی از نوع اجمال و تفصیل.

طبق حکایات منابع تاریخی برای اولین بار ریشه ی این بحث را می توان به فیثاغوریان رساند. (خراسانی، 1387، ص 219). هر چند که یافتن ریشه چنین بحث هایی بسیار دشوار به نظر می آید و در دوران های اسطوره ای و افسانه ای نیز مقایسه بین انسان و جهان وجود داشته است اما عموماً پذیرفته اند که دموکریتوس، نخستین یونانی شناخته شده ای است، که انسان را جهان کوچک نامیده است، یعنی نظام جهانی کوچک. (گاتری، ترجمه مهدی قوام صفری، 1377، ج9، ص 181).

## عالم اکبر و عالم اصغر در اسطوره ها:

در افسانه ها و اسطوره های ایران و جهان می توان نمونه های بسیاری را یافت که در آنها بین انسان و جهان مقایسه صورت گرفته است هر چند که در هیچ یک از اینها اصطلاح عالم اکبر و عالم اصغر به کار

برده نشده است. در این اساطیر که مربوط به ملل ایران، اسکاندیناوی، چین، ژاپن و هند و غیره است و اساطیر آفرینش این ملل را تشکیل می دهد مقایسه های فراوانی بین انسان و جهان صورت می گیرد.

همین اندیشه را در میان ملل اسکاندیناوی می توان یافت، در افسانه های این ملل میمر، غول اولیه را، سه خدای برادر به نامهای اودین، ویلی و وی می کشند و با اجزاء تن او جهان تازه را می سازند؛ از گوشت او زمین، از خون او دریاها و از استخوانهای او سنگها و از مو های او جنگلها و .... ایجاد می شود. هندیان نیز با این اسطوره آشنایی دارند: پورشا غول اولیه بود که هزار سر و هزار پا داشت؛ خدایان در مراسم قربانی او را ذبح کردند و از این قربانی همه حیوانات به وجود آمدند؛ اسبان و گاو، بزها و گوسفندان، و از تن پورشا، آسمان و زمین و خورشید و ماه ساخته شده و برهنمن از دهان او و شاهزاده از بازوانش، و دهقان از رانهایش و سودرا از پاهایش درست شد. مشابه همین اندیشه را در افسانه ها و اساطیر مربوط به ایران، چین و ژاپن و... نیز می توان یافت که در آنها انسان و جهان با همدیگر مقایسه شده اند و یا اینکه جهان از انسان و تجزیه او به وجود آمده است. (کریستن سن، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، 1377، ص 45-46).

## کهن الگو:

نا هشیار جمعی مسئول بسیاری از قصه ها، و عقاید مذهبی افراد است. و به تولید «رویا های بزرگ»، و رویاهایی که معنی آنها از تجربیات شخصی خواب بیننده فراترند و برای افراد هر زمان و مکان پر از معنی هستند، می پردازد و به این ترتیب کهن الگوها را به وجود می آورد. کهن الگوهایی که محتویات «نا هشیار جمعی» هستند. یونگ کهن الگوها را تصورات باستانی می داند که از نا هشیار جمعی حاصل می شوند و آنها از این نظر که مجموعه تصورات مرتبطی با حال و هوای هیجانی هستند، به عقده ها



شبهات دارند اما بر خلاف عقده ها، کهن الگوها محتویات نا هشیار جمعی هستند. (فیست و جی فیست، ترجمه یحیی سید محمدی، 1386، ص 5-124).

یونگ برای کهن الگو، ویژگیهای زیادی را می شمارد که اکثر این ویژگیها را در مقوله عالم اکبر و عالم اصغر می توان یافت. که همه این ویژگیها در فصل مربوط به کهن الگو، به صورت مفصل توضیح داده خواهد شد. و وجود این ویژگیهای کهن الگو، در مقوله عالم اکبر و عالم اصغر نشان دهنده این می باشد که می توان مقوله عالم اکبر و عالم اصغر را نیز نوعی کهن الگو دانست.

### عالم اکبر و عالم اصغر در فلسفه اسلامی:

عالم اکبر و عالم اصغر در فلسفه اسلامی را می توان دنباله همین اندیشه در اندیشه ی یونان باستان دانست چرا که همان طور که می دانید فلسفه اسلامی تحت تأثیر فلسفه یونان بوده است و بسیاری از مسائل و اندیشه ها را از فلسفه یونان وام گرفته است و با توجه به اهمیت این مساله و با توجه به اینکه طرح این مساله ابتدا توسط فیلسوفان یونان بوده است می توان نتیجه گرفت که عالم اکبر و عالم اصغر در فلسفه ی اسلامی دنباله همین مقوله در فلسفه یونان است.

یکی دیگر از مباحثی که در این تحقیق مورد بررسی قرار گرفته است، تحقیق و بررسی در مورد ویژگیهای انسان و ویژگیهای انسان کامل و راه رسیدن به کمال از نظر ملا صدرا و ابن عربی می باشد. و دلیل طرح این مباحث این می باشد که وقتی به بررسی عالم اکبر و عالم اصغر از نظر ابن عربی و ملا صدرا پرداخته می شود، عالم اصغر همان انسان می باشد. آن هم نه هر انسانی بلکه انسانی عالم اصغر و خلاصه جهان است که انسان کامل باشد. پس برای شناختن انسان کامل ابتدا باید ویژگیهای انسان را از

نظر این دو اندیشمند بدانیم و سپس راههای رسیدن به کمال را، تا پس از آن بتوانیم ویژگیهای انسان کامل را پیدا کنیم.

ابن عربی در مورد عالم اکبر و عالم اصغر می گوید:

بدان در اصطلاح این قوم این عالم که بیرون ایشان است از افلاک و کواکب و عناصر و طبایع و مولدات، آن را عالم کبیر و انسان کبیر می خوانند و انسان را عالم اصغر و انسان اصغر و عالم جامع می خوانند. به این معنی که هر چه در وجود هست آن را صورت تفصیلی در عالم است و صورت اجمالی در انسان دارد. (ابن عربی، مصحح نجیب مایل هروی، 1385، ص 2-11)

ابن عربی عالم وجود را به چهار عالم تقسیم می کند و معتقد است که این عوالم چهار گانه که عبارتند از عالم اعلی، عالم استحاله، عالم تعمیر و عالم نسبت در دو موطن وجود دارند، یکی در عالم اکبر که خارج از انسان است و دیگری عالم اصغر که خود انسان است. (همان، ص 12). و به این ترتیب ابن عربی بین انسان و جهان مطابقت کامل قائل می شود و جهان و انسان را یک چیز می داند که یکی مجمل است و دیگری مفصل.

ملا صدرا نیز همچون ابن عربی هدف خلقت را انسان کامل می داند و معتقد است که جهان به خاطر انسان کامل خلق شده است. جهان خلق شده است تا انسان به کمال برسد. البته برای رسیدن به کمال، انسان باید اعمالی را از قبیل تهذیب نفس، ملتزم بودن به شریعت، انجام اعمال چهار گانه ظاهری، سیر مراتب کمال و ریاضت را انجام دهد تا بتواند از مرتبه ادنی انسانی به مرتبه بالا صعود کند و به درجه و مقام کمال انسانی نائل آید. از جمله مسائل دیگری که در این رساله به تحقیق درباره آن پرداخته شده است، تطبیق و مقایسه بین نظریه ی ملا صدرا و ابن عربی، در باب عالم اکبر و عالم اصغر است. که

علاوه بر تطبیق و مقایسه به وجوه مشابهت و وجوه تفاوت فراوانی بین نظریه ملا صدرا و ابن عربی دست یافته است.

می توان گفت که نظریه ملا صدرا در باب عالم اکبر و عالم اصغر هم دارای مشابهت های زیادی با نظریه ابن عربی در باب عالم اکبر و عالم اصغر است و هم دارای تفاوت های زیادی، اما با همه اینها ملا صدرا در این مقوله به شدت تحت تأثیر ابن عربی می باشد هر چند که نظریه او با نظریه شیخ تفاوت هایی نیز دارد. البته لازم به ذکر است که شباهت ها و تفاوت های نظریه ملا صدرا با ابن عربی و همچنین نحوه تأثیر پذیری ملا صدرا از ابن عربی در فصل آخر این رساله به صورت کامل تو ضیح داده خواهد شد.

## بخش اول

عالم اکبر و عالم اصغر در طول تاریخ

## پیشینه تاریخی عالم اکبر و عالم اصغر:

مقایسه انسان با جهان و یا بر عکس جهان با انسان از زمانهای بسیار قدیم، رواج داشته است و حتی می توان این موضوع را به زمانهای افسانه ای و اسطوره ای تاریخ نسبت داد و اما این مقایسه بین دانشمندان پیش از سقراط نیز رایج بوده است.

طبق حکایات منابع تاریخی برای اولین بار ریشه این بحث را می توان به فیثاغوریان رساند و فیلولائوس از اتباع فیثاغوریان می گفت: «موجود جاندار به محض بیرون آمدن از رحم، هوا یا تنفس را از بیرون به درون می کشد و بدینسان برای او میان عالم اکبر و عالم اصغر همانندی وجود دارد.» به نقل از (خراسانی، 1387، ص 219).

از جمله فیلسوفان پیش از سقراطی که جهان را با انسان مقایسه کرده اند، می توان به آناکسیمنس، هسیود (هزیود)، فیثاغوریان، هراکلیتوس، امپدکلس، یا دیوگنس آیولونیایی و... اشاره کرد. فردریک کاپلستون در کتاب تاریخ فلسفه خود، در این باره می گوید: در واقع آناکسیمنس بین انسان و طبیعت به طور کلی مقایسه و تشبیه می کند و سخنی از آناکسیمنس نقل می کند که «درست همانطور که نفس ما، که هوا است، ما را نگه می دارد، همین طور هم نفس و هوا بر تمام جهان احاطه دارد» (کاپلستون، ترجمه جلال الدین مجتبوی، 1385، ج 1، ص 36) همین اندیشه یعنی مقایسه انسان با جهان را در افکار بقراط حکیم نیز می توانیم بیابیم مثلاً در کتاب «درباره ی عدد هفت» همانند کتاب «درباره ی تغذیه» که به بقراط حکیم نسبت داده می شوند، به مقایسه فرد انسانی، با کل کیهان می پردازد و شباهت عالم صغیر را به عالم کبیر ذکر می کند و در این کتاب این چنین بیان می شود که: «کیفیت ذاتی حیوانات و گیاهان روی

زمین همانند کیفیت ذاتی کیهان است. چون این دو کل با هم انطباق دارند. پس ترکیب اجزای حیوان و گیاه نیز، باید مانند ترکیب اجزای کیهان باشد، [...] زمین سخت و بی حرکت است و اجزای آن که سخت و سنگین و همانند هسته اند مشابه استخوانها می‌باشند، [...] آنچه زمین را احاطه کرده است با گوشت انسانی شباهت دارد و قابل تجزیه و انحلال است، آب رود خانه‌ها همانند خونی است که در رگها جاری است» و مانند اینها. این هر دو اندیشه در مقایسه‌ی خرافاتی زمین با بدن انسانی به هم پیوسته‌اند. در این مقایسه هفت جزء بدن به طور دلبخواه انتخاب و در برابر هفت جزء زمین قرار می‌گیرد. پلوپونز «مسکن مردان عمیق اندیش»، سرو چهره‌ی زمین تلقی گردیده است و ایونیا به حجاب حاجز تشبیه شده است و مصر و دریای مصر به شکم و بقیه به همین قیاس. (گمپرتس، ترجمه محمد حسن لطفی، 1375، ج 1، ص 4-13) اما ما اصطلاح «جهان کوچک را برای نخستین بار نزد دموکریتوس از فیلسوفان پیش از سقراط می‌یابیم، گفته می‌شود که وی انسان را جهان کوچک نامیده است اما اگر انتساب این اصطلاح به این فیلسوف درست نباشد، ارسطو نخستین فیلسوفی است که انسان را «جهان کوچک» نامیده است در رسائل اخوان الصفا در باره‌ی جهان همچون «انسان بزرگ» و انسان همچون «جهان کوچک» بحث مفصلی یافت می‌شود. به احتمال قوی ابن عربی این مفاهیم را از اخوان الصفا گرفته است: (دایره المعارف بزرگ اسلام، 1370، ج 4، ص 274).

یا ما در جای دیگر می‌خوانیم که «گاتری» در کتاب «تاریخ فلسفه یونان» خود در مورد پیشینه‌ی تاریخی عالم اکبر و عالم اصغر می‌گوید: عموماً پذیرفته‌اند که دموکریتوس، نخستین یونانی شناخته شده‌ای است، که انسان را جهان کوچک نامیده است (Mikros Kosmos)، یعنی، نظام جهانی کوچک؛ کلمه کوسموس قطعاً تا زمان وی معنای جهان را کسب کرده بود، با وجود این هنوز بر عنصر نظام و نظم، که آن را از آشوب پیش کیهانی متمایز می‌سازد، تاکید داشته است. این اصطلاحی است که، همراه با برابر

لاتینش mundus minor، در بعضی حلقات یونانی مآبی و یونانی - رومی، مخصوصا حلقات مربوط به دین عرفانی نو فیثاغوریان یا حلقاتی از گونه ی گنوسی عمومی شده بود. کاربرد آن چندان ادامه یافت که فرانسویس بیکن توانست بنویسد که «در دوره ی فلسفه ی مدرسی جهان کوچک خواندن انسان امری عمومی بود». ردیابی آن تا اتم گرایی سده ی پنجم قطعا جالب است، که به غیر از آن تنها نمونه کاربرد آن در دوره ی پیش از یونانی مآبی، اطلاق آن از سوی ارسطو بر کل جانوران است. از این رو، هر چند در باب لوازمات این تعبیر بسیار نوشته اند، خود آن تا اندازه ای گمانه ای می ماند. انسان و جهان از عناصر یکسانی ساخته شده اند، یعنی از اتم ها و خلاء، و از قوانین یکسان پیروی می کنند. به هر حال این فقط به ما یاد آوری می کند که حتی اگر دموکریتوس این اصطلاح را وضع کرده باشد، ایده ی پیوند درونی بین جهان کوچک و جهان بزرگ بسیار قدیمی تر است. به درون کشیدن نفس از جهان، پیوند طبیعت آلی با غیر آلی، ارتباط سعادت آدمی با گشاده دستی در اسطوره های 4 عنصر زرین، تاکید بر یکسانی عناصر در ما و جهان، آرایش کل جهان بر پایه اصول روانشناختی شوق و بیزاری - بعضی یا همه ی این ایده ها را می توان در هسیود(هزیود)، در آناکسیمنس، در فیثاغوریان، در امپدکلس، و یا در دیوگنس آیولونیایی سراغ گرفت. شاید در زنده ماندن این ایده ها در دموکریتوس، بیش از همه چیز در قانون کلی گرایش همانند به سوی همانند، با آوردن مثالهایی از جهان موجودات زنده، نشان داده می شود. (گاتری، ترجمه مهدی قوام صفری، 1377، ج 9، ص 3-181).

هر چند اصطلاح عالم اکبر و عالم اصغر را نخستین بار دموکریتوس به کار برد اما منبع ادبی انگارانه مربوط به عالم صغیر را معمولا به یکی از محاورات افلاطون، با عنوان فیلبوس، می رسانند. در این رساله، ارسطو می گوید که همانطور که در جهان چهار عنصر وجود دارد، در ما هم هست. این عناصر در ما ضعیف و ممزوج اند ولی در کیهان خالص و قوی اند و منبعی هستند که ما عناصر خود را از آنها

اخذ می کنیم. بنابراین می گوییم که هیدروژن و اکسیژن و کربن و چه و چه، که جسم ما را تشکیل می دهند با همان عنصر ها در دنیای غیر انسانی همتایند. ولی تعداد عنصر های مورد نظر افلاطون بیش از چهار نیست : خاک و آب و هوا و آتش و به صورت استخوان و خون و دیگر مایعات و تنفس و گرمای تن در ما وجود دارند.(بوئز، ترجمه ی صالح حسینی، 1385، ص 1817).

همانطور که دیدیم، اصطلاح عالم اکبر و عالم اصغر از زمان اتمیان قرن پنجم(ق.م) توسط دموکریتوس وضع گردید و بعد از آن در، افلاطون و ارسطو ادامه می یابد و دنباله های این بحث را در بسیاری از فیلسوفان و عارفان بعد از آن از جمله فلوطین، کندی و غیره می یابیم.



## عالم اکبر و عالم اصغر در اساطیر جهان

هنگامی که سخن از آفرینش جهان می شود به داستانها و اسطوره هایی بر می خوریم که همگی در صدد این هستند که به سوالاتی از این قبیل پاسخ بدهند که، این جهان کی و توسط چه کسی و چگونه آفریده شده است؟ اساطیر آفرینش در میان هر ملتی به شکلی وجود دارد و بخشهایی از کتب مقدس و باور ها و عقاید آن ملت ها را به خود اختصاص داده است. هر کدام از این اساطیر، داستانهایی هستند که در محیطهای فرهنگی و محیطی خاصی شکل گرفته اند و با توجه به زمان و مکان پاسخگوی پرسش ها و نیازهای مردم آن نواحی هستند. مسلماً این اساطیر که اکنون پشتوانه علمی و عقلی ندارند، در زمانهای خود فلسفه ای پویا برای ارضای حس کنجکاوی مردمان خود بوده اند. که در جهان اطراف خود به تامل می پرداختند و هر چند امروز، ما به آنها نام اسطوره و افسانه و یا داستان می گذاریم اما در زمان خود به نام فلسفه تعلیم و تعلم می شدند.

هنگامی که به پیرامون خود می نگریم چیزهایی را مشاهده می کنیم که قابل تشبیه و انطباق با اعضای بدن انسان هستند مثلاً می توان گیاهان را به موی بدن انسان تشبیه کرد و رود خانه ها را به شریانهای خون، خورشید و ماه را به دو چشم و سنگها را به استخوانها. حال با این بینش زیاد عجیب نخواهد بود اگر بدانیم که گذشتگان با چنین مشاهداتی دست به پردازش داستانهایی بزنند که در آنها جهان را، با اعضای بدن یک موجود غول پیکر مقایسه کنند که جهان از تجزیه شدن آن موجود به وجود آمده است.

چرا و به چه دلیل در اساطیر جهان با چنین عناصر مشترک رو به رو می شویم؟ در پاسخ به این سوال عده ای معتقدند که، علت وجود این عناصر مشترک در اساطیر آفرینش این است که اولاً پرسش انسان

همیشه در برابر پیدایش جهان یکی بوده است و آن اینکه جهان را چه کسی و چگونه به وجود آورده است؟. ثانياً از طرفی ابزارها و امکاناتی که در دسترس بشر در همه جای زمین بوده است تقریباً یکسان بوده است. (رضائی، 1383، ص 5-64)

حال با توجه به توضیحاتی که داده شد ما در اینجا به ذکر چند نمونه از اساطیر جهان می پردازیم که در آن، جهان (عالم اکبر) از تجزیه و تحلیل غول نخستین، یا انسان (عالم اصغر) به وجود آمده اند و چگونگی آفرینش جهان را با توجه به زمان و مکان خود توضیح داده اند.

از جمله اساطیری که می توان در اینجا بدان پرداخت اساطیر آفرینش بابلی، اساطیر آفرینش هندی، اساطیر چین، اساطیر آفرینش اسکانندیناوی و غیره . . . است که ما در اینجا به صورت مجمل به آنها می پردازیم.

## 1- اساطیر آفرینش بابلی

مشهورترین اسطوره ی آفرینش در باره آفرینش جهان از پیکر یک خدای نخستین، اسطوره ی آفرینش بابلی است. و آن بدین گونه است که بعد از اینکه تیامت و مردوک (خداوند) به همدیگر شاخ و شونه می کشند تیامت شروع به جنگ با مردوک می کند و مردوک برای در بند کشیدن تیامت تورش را به سوی او پرتاب می کند... در این هنگام تیامت دهان خود را باز می کند تا او را بلعد و در همین هنگام ایم هولو (Imhullu)، باد شرور را به درون دهان تیامت می راند و تیامت نمی تواند باد شرور را به بیرون پرتاب کند و باد در شکم او می پیچد و بدنش را می ترکاند و تیامت می میرد، مردوک جمجمه اش را باز می کند و سرخرگهایش را پاره پاره می کند . پس مردوک به فکر فرو رفت که از پیکر بزرگ

او چه چیز می تواند بسازد پس پیکر او را به دو قسم تقسیم کرد، با نیمی آسمان و با نیمی زمین را ساخت و با این کار جهان را سامان داد، پس از آن از آب دهان تیامت ابرهای سبکبار باد و باران را آفرید و از زهر او ماه را آفرید و با چشمان او فرات و دجله را به راه انداخت. (همان، ص 8-66).

## 2- اساطیر آفرینش هندی

یکی از اساطیر هند که می توان در اینجا بیان کرد و چگونگی آفرینش جهان را توضیح می دهد داستان آفرینش است که می گوید پروشا (purusha) در حقیقت تمام این جهان مرئی است و آنچه هست و آنچه خواهد بود . . . همه موجودات یک چهارم اوست و سه چهارم او جاودانی است و در آسمان... وقتی خدایان اعمال قربانی را با پروشا بر پا داشتند، بهار روغن آن و تابستان هیزمش و پاییز خود نذر بود. آنها پروشا را که بیش از آفرینش تولد یافته بود به صورت قربانی در روی علفزار مقدس ذبح کردند و با او خدایانی را که «سادهیه» بودند و آنها که «ریشی» بودند قربانی کردند: از آن قربانی که در آن نذر جهانی تقدیم شد، مخلوط دوغ و کره به دست آمد و از آن، مخلوقات هوایی و حیوانات اهلی و وحشی را بیافریدند. اسبان از آن به وجود آمدن که دارای دو رشته دندان اند و گله های گاو از آن هستی یافت . . . وقتی پروشا را ذبح کردند آن را به چند قطعه تقسیم کردند . . . دهان او پراهمن بود و دو دستش «را جنیه» و ران هایش «ویشیه» و «شودر» از پاهایش به وجود آمدند و از نفس او باد وزیدن گرفت. از نان او فلک و از سر او عرش و از پای او زمین و از گوش او جوانب و اطراف عالم پیدا شد و بدین سان جهان هستی تکوین یافت. (همان، ص 68).

## 3- اساطیر آفرینش چین

یکی دیگر از اساطیر آفرینش جهان که در آن از تجزیه غول نخستین یا انسان نخستین جهان به وجود می آید اسطوره ی آفرینش چین می باشد. اساطیر آفرینش چین بر دو دسته می باشند که یکی آفرینش را از مرگ هون دون (Hun-Tun) و دیگری جهان را خلق شده از اعضای پان گو (phonkuyapango) می دانند. که در اینجا ما به اسطوره پان گو می پردازیم.

در این اسطوره پان گو در واقع حد واسط بین آسمان و زمین بود که آسمان را بر دوش داشت . او پس از مدتی از بردوش داشتن آسمان خسته می شود و به پایین نگاه می کند؛ و می بیند که زمین از آسمان کاملاً دور شده است پس می خوابد و در خواب می میرد و از جسد او عالم تشکیل می شود به این ترتیب که از سر او کوههای شرق و از پاهای او کوههای غرب به وجود می آید، و از شکمش کوههای میانی و از بازوانش کوههای شمال و جنوب تشکیل می شود. و از موهای سر و ابروهای پانگو گیاهان و ستارگان پدید می آیند. و از پوستش خاک زمین و از رگهایش دریا ها و رودها به وجود می آید، و از دندانها و استخوانهایش تخته سنگها و جواهرات به وجود می آید و از موهای بدنش، درختان جنگل و گل ها و گیاهان و از انگلهایی که در بدنش وجود داشتند جانوران و ماهی ها به وجود می آید. (همان، ص 71).

#### 4- اساطیر آفرینش اسکاندیناوی

در اساطیر اسکاندیناوی هم که شامل کشور های نروژ، دانمارک، فنلاند، . . . می باشد، آغاز جهان و آفرینش آن با دو امر رایج یعنی ازدواج مقدس و قربانی کردن همراه است و اسطوره ی آفرینش به این ترتیب شروع می شود که در آغاز دو سر زمین وجود داشت که یکی « نیفل هایم» است که بسیار سرد است و دیگری «موسپیل» که بسیار گرم است و در وسط این دو منطقه «گینو نگا کاپ» یعنی خالی بزرگ قرار داشت در محل برخورد گرما و سرما، یخ ها شروع به آب شدن کردند و قطرات آب بر اثر گرما